سه معنا برای آیه «كُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ»

- الف) چشیدن موت به‌معنای اجل عرفی
- ب) چشیدن استمراری موت
- ج) چشیدن استمراری موت با نگاه کلی به آن و معنا یافتن ذبح موت

الف) چشیدن موت به‌معنای اجل عرفی

خُب، اگر این نکته باشد، حال سراغ آیه شریفه می‌آییم: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ». ببینید جور معنا می‌شود. یکی همان معنای عرفی بسیار ساده‌ای است که همه می‌فهمند. شما سال‌ها شنیده‌اید که هر نفسی مرگ را می‌چشد. از آن، چه چیزی فهمیده‌اید؟؛ معنای ساده این که هر نفسی می‌میرد؛ «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»[1]، «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»[2]. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» یعنی «کل نفس تموت». این ساده‌ترین معنای عرفی آن است. چرا در این تعبیر به ذائقه و چشیدن شده است؟؛ یعنی تا زنده بود، هنوز ندیده بود. تا نفس می‌کشید و زنده بود، مرگ را ندیده بود. لذا با آن لطافت معنای ذوق، آیه به کار رفته است. هر نفسی می‌میرد. یعنی مردنی که تا حال نچشیده بود، حال می‌چشد. سابقه‌ای از طعم مرگ نداشت، حال دارد. این یک معنای عرفی ساده است. خُب، اگر این‌طور باشد، آیه باید به این صورت باشد: «کل نفس سوف تذوق الموت/ ستذوق الموت/ تذوق الموت». چرا آیه تعبیر به «ذائقة» می‌کند؟

---

[1]. آل عمران، آیه ۱۴۵.

[2]. الزمر، آیه ۳۰.

ب) چشیدن استمراری موت

ظاهراً در جلسه قبل از استاد حاج آقای علاقه‌بند، مطلبی را خدمتتان نقل کردم. آن روزهای اولی بود که محضرشان بودیم. فرمودند: آیه می‌فرماید: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ»[1] چرا اسم فاعل آورده است که دال بر استمرار است؟ ایشان می‌فرمودند: آیه می‌خواهد، بفرماید: «تفرون»، اما خبر ندارید که لحظه به لحظه با مرگ دم سازید. این ذائقه، هم همینطور است. اسم فاعلی است که روی معنای عرفی آن می‌گویید من که تا به حال ندیدم مرگ چه جور است؛ هنوز مرگ را نچشیده‌ام. بعد از اینکه موت بدنی آمد، آن چیزی را که ندیده بودم، می‌بینم. اما قرآن می‌خواهد همه معانی مختلف و همه مراتب تکوینی را بیان کند، به جای اینکه بگوید: «کل نفس تذوق الموت»، با اسمی تعبیر می‌کند که دال بر استمرار است: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ». این یعنی چه؟؛ یعنی اگر استمرار باشد، هر لحظه دارد مرگ را می‌چشد. اما چشیدنی است که آنچه را که الآن می‌چشد خبرش را نداشت. این برای تازه است. قبلی رفت؛ ذائق یعنی الآن به یک حالی واصل می‌شود که این حال قبلاً برای او نبود. «لا تکرار فی التجلی». الآن این چیز جدیدی است. هر دمی، دو عدد کنم. نوعا استاد در درس اسفارشان می‌گفتند؛ شاید به هفته نمی‌رسید، در بعض مواقع ـ تدریسشان، این شعر را می‌خواندند: «عارفان در دمی دو عدد کنند***عنکبوتان مگس قدید کنند»[2]. خیلی شعر لطیفی است. «هر دمی دو عدد کنند»؛ عمر مثل جوی آب است. وقتی جوی آب را نگاه می‌کنید، جوی آب است. واژه جوی آب، واژه ثابت است یا سیال؟ به خود واژه‌ها دقت کنید. هر دوی آنها ثابت است. هم جوی ثابت است و هم آب ثابت است. منظورم آب جاری است، نه سیال به‌معنای مایع بودن. سیال به‌معنای جریان است. در هیچکدام جریان نیست. اما وقتی نگاهش می‌کنید در تمام تار و پود جوی آب جریان خوابیده است. یعنی با دو واژه‌ای که ریخت معنای هر دوی ثابت است، بر یک چیزی دلالت می‌کنید که سر تا پایش جریان است.

---

[1]. الجمعة، آیه ۸.

[2]. از اشعار مولوی.

ج) چشیدن استمراری موت با نگاه کلی به آن و معنای یافتن ذبح موت

شاگرد: وقتی می‌گوییم فلانی قاتل تو است، حتماً باید همین الآن قتل محقق شده باشد یا همین که در آینده محقق بشود کافی است؟ از اینجا می‌توان به دست آورد که در آیه هم همینطور است؟

استاد: فرمایش شما به بحث اصولی مربوط می‌شود که تلبس مشتق به مبدأ، به چه صورت است. می‌گفتند در تلبس به مبدأ حالی حقیقت است، اما آیا در اعم از تلبس به مبدأ حالی یا «من قضی عنه التلبس» محل حقیقت است؟؛ محل اختلاف بود. باز محل اتفاق بود که در «من سیتلبس» مجاز است. همانی که شما گفتید مثالی برای «سیتلبس» بود. هنوز نکشته است اما شما می‌گویید قاتل. آنها می‌گفتند: از نظر لغوی مجاز است. حضرت امیرالمومنان علیه السلام، به آن ملعون و اشقی الاولین و الآخرین فرمودند: «انت قاتلی».

شاگرد: وقتی یک چیزی در آینده قطعی التحقق است، شاید بتوان بالفعل آن را مشهود و ملموس دانست. مثلاً به‌خاطر این از اسم فاعل استفاده کرده‌اند.

استاد: توجیه آن معنای عرفیای که گفتم، بیان شما است. حتماً نیاز است که فرمایش شما را به آن معنای عرفی ساده ضمیمه کنیم. گفتیم: «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ»، یعنی هر کسی سر و مردنش می‌میرد. خب، چطور است؟؛ می‌گوییم چون ذائق، در موطن خودش ثابت است، اسم فاعل برایش کافی است. علاوه اینکه نکته‌ای که در مشتق خیلی مهم بود، نحوه لحاظ تلبس بود. مثلاً می‌گفتند قاضی در خانه‌اش خواب است، ولی می‌گوییدی قاضی. الآن که قضاوتی نمی‌کند. می‌گفتند وقتی مبدأ را در تلبس مشتق در نظر می‌گیریم، لحاظ‌های مختلفی می‌آید. آنچه که شما گفتید، به نظرم در مباحثه اصول هم مطرح شده است. ما حتی برای قاتل در آینده هم، می‌توانیم تصویر معنای حقیقی داشته باشیم. به این صورت که تلبس به مبدأ را ثبوت قتل در یک گستره زمانی کل عمر در نظر می‌گیریم. یعنی شما یک شخصی را از بالا نگاه کنید. به جای اینکه او را یک شخص بیست ساله ای چهل ساله ببینید که دارد کسی را می‌کشد و در سی سالگی نکشته بود، به جای اینکه او را به این صورت در نظر بگیرید، یک وجودی در نظر بگیرید که هشتاد سال عمر او را یک جا نگاه می‌کنید. وجودی که در پنجاه سال پخش است و شما او را یک واحد نگاه می‌کنید، اگر قتل در یک لحظه آن محقق شود، متلبس به مبدأ است فی الحال. یعنی آن حال نحو تلبسی که ما در نظر گرفته بودیم. نحو تلبس چه بود؟؛ پیکره او در بُعد چهارمش بود. فرازمانی کل بُعد چهارم او را یک جا می‌بینیم، او قاتل است. می‌گوییم سی سال دیگر می‌کشد، خب باشد. در نحو تلبسی که من لحاظ کردم، برای او بالفعل است. این هم نکته خوبی است.

شاگرد۲: معنای دومی که برای موت گفتید، آن موت را مشکک گرفتید یا تدریجی؟ به تدریج حاصل می‌شود یا درجه درجه دارد؟ الآن یک موت حاصل شد و دوباره لحظه بعدی یک موت؟ معنای دومی که فرمودید سیلان دارد، کدام معنا است؟

استاد: یعنی وقتی موتی را که حق است را بررسی می‌کنیم، این موت یک امر لحظه‌ای است یا نه، یک امری است که در زمان هم پخش است؟ گمان من این است که هر دوی این‌هاست؛ در آن نحو مکمل است. یعنی ریخت مرگ طوری است که می‌توان لحظاتش را از هم جدا کرد و تحلیل کرد. در عین حالی که لحظات را تحلیل می‌کنیم، در بخشی از بستر نفس الامرش به هم مربوط هستند. مثل حرکت؛ شما می‌گویی حرکت وجود سیال است. در وجود سیال، آن اول با آن دوم عین هم هستند؟؛ خیر. ولی درعین‌حال هم یک وجود سیال است. مرگ هم به این صورت است. لذا آن روایتی که در جلسه قبل محضر شما گفتم را به این صورت می‌فهمم؛ روزی می‌شوند که موت را می‌آورند؛ فی صورة کبش املح فيذبح بين الجنة و النار[1]. این جایش مهم است: «ثم يقال: يا أهل الجنة خلود بلا موت و يا أهل النار خلود بلا موت»؛ این موت دیگر ذبح شد؛ از حالا دیگر موت تمام شد. گویا «انتم قوت الموت» است؛ یک موتی بود که شما را می‌خورد. قوتش بودید. حالا دیگر این آکل و کسی که شما قوتش بودید، تمام شد. یک فرایندی بود که تمام شد. خب، اگر اینطور نگاه کنیم موت یک چیز است اما باز است و لحظاتش قابل تحلیل است. اما اصل واقعیتش باید کلش را در بر بگیرد.

شاگرد: برخی مرده و زنده شدن را به نور چراغ مثال می‌زنند. می‌گویند در یک آن می‌دمد و در آن قبلی می‌گیرد.

استاد: آن قبلی مرد و تمام شد، این آنی که الآن می‌آید، حیات جدید است. مانعی ندارد. مطالب لطیفی برای شانیت حضرت اسرافیل علیه‌السلام است. در کلمات اهل ذوق هست. می‌گویند حضرت اسرافیل دو صور دارند: صور اماته و صور احیاء. اینطور می‌گویند که حضرت اسرافیل لحظه به لحظه در کار هستند. لحظه الانی که حیاتش آمد را می میرانند و تمام می‌شود. همین لحظه دوباره صور احیاء دارند.

شاگرد: ... [صوت واضح نیست].

استاد: «خوفا من الموت»؛ اینکه از مرگ می‌ترسد. مرگ چطور است که اگر بفهمد از آن می‌ترسد؟ عرض کردم؛ عبارتی بود که حاج آقا مکرر می‌فرمودند. می‌فرمودند کسانی که چشم‌شان می‌بینند، می‌بینند که این حیات ما، نفتش، لحظه به لحظه از جای دیگر می‌آید. مکرر می‌گفتند. یعنی الآن ما زنده‌ایم و به خیال‌مان باید باشیم، اما ایشان می‌گویند این جور نیست. لحظه به لحظه باید آن نفت بیاید و لذا می‌گفتند، وقتی کسی می‌میرد ما می‌گوییم این روح رفت. آن‌ها می‌گویند: نیامد. خیلی فرق می‌کند. ما می‌گوییم کسی که اینجا بود مرد؛ یعنی رفت؛ ذهاق. کسانی که چشمان باز است، می‌گویند: همین حالا هم لحظه به لحظه باید بیاید. ما که می‌گوییم مُرد؛ یعنی نیامد. نه اینکه رفت.

شاگرد: حیات و موت ملکه و عدم ملکه است؟

استاد: البته دستگاه خلقت به قدری عظیم است که همه اینها درست است. یعنی این عبارتی که می‌گوییم باید لحظه به لحظه بیاید درست است، آنی هم که در حدیث کمیل بود که «يا كميل أيّ نفس تريد؟»[2] هم درست است؛ نفس پنج تا است. این عبارت برای خیلی از آن نفوسی که امام فرمودند، صدق نمی‌کند. چون تقسیم کرده‌اند. یکی را فرموده‌اند: «فاذا فارقت عادت إلى ما منه بدأت عود مموازجة الى عود مجاورة». یعنی واقعاً بخشی از آن به این صورت است. این قدر شئونات انسان زیاد است که بخشی از آن «یعود عود مموازجة» است.

شاگرد: یعنی چه؟

استاد: یعنی وقتی بر می‌گردد، طوری همراه اصل خودش می‌شود که هیچ آثاری از آن ندارد که مجاورت بشود. به خلاف مجاورت که در وقت برگشت از مسیر قبلی آثاری با خودش می‌آورد، لذا مجاورت

می‌شود، نه ممزجت.

بنابراین سه معنا شد. «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ» یعنی هر نفسی مرگ را می‌چشد. چطور مذوق بدن می‌شود؛ بالاترین ارتباط را پیدا می‌کند. به درونش می‌رود. هر نفسی هم به این صورت است. گویا موت در او وارد می‌شود. بالاترین درک نزدیکی را از او دارد. «ذائقة»؛ می‌آید و در وجودش می‌رود. حال ذائقه در اجل است که عرف عام می‌فهمد، یا ذائقه به‌معنای استمرار، یا ذائقه به‌معنای استمراری که او را یک جا نمام می‌کنیم. این معنای سوم شد. «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ»؛ در یک موطنی است که ذ موت است. بعد از این ذوق آن موت را ذبح می‌کنند. این سه احتمال بود. المیزان را هم گفتم.

شاگرد: احتمال اول به‌خاطر قطعیتش است؟

استاد: ذائقه بودنش؟

شاگرد: چون قطعاً می‌چشد به این صورت تعبیر شده است.

استاد: بله، یعنی اسم فاعل اگر قطعی کار کند؛ شما می‌خواهید همان معنایی که برای ماضی می‌گویند را به کاربرد اسم فاعل بیاورید. همه حیثیاتی است که آدم می‌بیند، وجه درک دارد.

شاگرد: در مبنای استعمال لفظ در اکثر از یک معنا، انواع نفس و ... جامع ندارد که امتیاز نباشد؟

استاد: دارد؛ در «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ» ریخت جملات و واژه‌ها طوری است که جامعی در آن خیلی آسان است. خیلی راحت است. لذا نیازی به استعمال لفظ در اکثر از یک معنا ندارید. اما باز نمی‌توانیم [بگوییم:] چون جامع‌گیری راحت است، پس برای این آیه شریفه استعمال لفظ در اکثر از یک معنا، معنا ندارد. چرا؟؛ چون خود نفس و خود ذوق، الموت، می‌توانند معانی کاملاً متبایني داشته باشند. فعلاً یک درکی از الموت داریم. در همین آیه ببینید، حضرت علیه السلام، قتل را غیر از موت می‌گیرند. در ذیلش روایت هست که قتل غیر از موت است. لذا چون «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ» است، کسی که کشته شده است، باید در رجعت برگردد و «ذوق الموت». بنابراین، مجال استعمال لفظ در اکثر از یک معنا درجایی‌که جامع ما راجل می‌شود باقی است.

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

---

[1]. فیض کاشانی، الوافي، ج ۲۶، ص ۴۷۶.

[2]. الحقائق فی محاسن الاخلاق، ص ۳۶۳.